اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين.

عرض شد ديشب چون راجع به اين حالا وارد بحث نمی­خواستيم بشويم اين حسن ابن عباسی، عباس ابن هريش، حالا نمی­دانم هَريش است، هُريش است عجيب هم هست اهل تهران است الراضی نوشتند، عرض کنم راجع به ايشان يک مقداری صحبت شد اين­که چطور در کتاب کافی آمده، من ديشب يک عرضی را کردم که به ذهنم می­آيد که اين­ها مطالب­شان اصل مطلب­شان درست است پر و بال بهش می­دهند، پر و بال زيادی بهش دادند و الا اصل، بعد حالا من چون راجع به ايشان مثلاً چهل سال قبل نگاه کردم سی و پنج سال قبل تازگی نگاه نکردم، ديشب که عبارت ابن غضائری خواند، ديدم ظاهراً مراد ابن غضائری هم همين است چون انصافاً ابن غضائری حالا اين کتاب مال هر کسی که هست انصافاً خوب نوشته به لحاظ فت و فن رجالی بر اين کتاب­های ديگر مقدم است انصافاً خيلی دقيق و خيلی به جا آورده حالا عقايدش را قبول نداريم بحث ديگری است و الا انصافاً به جا آورده، که من چندبار هم عرض کردم من شايد اولين نفر هم احتمال می­دهم که اصلاً ايشان را ترور کرده باشند، اينی که شيخ می­گويد و لما، اقتيله که نه ترور است، نه آن يکی ديگر اخترم رحمه الله، جوان مرگ شد شيخ دارد که ايشان جوان مرگ شد، اين تعبير جوان مرگ احتمال می­دهم که ايشان را کله­پا کردند چون اين طعنی که ايشان رو خط غلو می­زند به اسماعليه آن زمان بر خورد می­خورد چون يک مقداری، که در مصر حکومت داشتند اين برخورد علمی و ايدئولوژيک با اسماعيلی­ها داشت، چون اسماعيلی يک مقدار حرف­هايش از همين خط غلو است اصلاً خط غلوی، و لذا احتمال می­دهم چون اسماعيلی­ها در ترور خيلی استاد بودند استاد کار بودند، حتی مرحوم رضی البته شنيدم يکی گفته نه يک­جای ديگر يک جور ديگر نوشته، در اول شرح نهج البلاغه نوشته که وقتی پدرش بهم گفت که چرا نفی نسب نکردی از اسماعيلی­ها، گفت اخاف قيلة الاسماعليه، اصلاً تعبيرش اين است می­ترسم ترورم بکند، که پدر گفت احمق خب خليفه در بغداد نزديک تو است، از خليفه نمی­ترسی از اسماعيلی­ها که در مصر چند هزار کيلومتر است از آن­ها می­ترسی از خليفه که بيخ گوش توست نمی­ترسيم علی ای حال حالا عبارت ايشان نمی­خواستم، اگر اين عبارت را من تصادفاً می­گويم خيلی وقت پيش ديده بودم اما اين دفعه که يک کمی ديشب فکر کردم يک توضيحی حالا که خوانده شد يک توضيحی راجع به اين مطلب، يعنی دو مرتبه بخوانيد عبارتی تا حالا ما روی عبارات ابن غضائری کار نکرديم اما انصافاً کار می­خواهد انصافاً ليکن من چون عرض کردم، يک دفعه به فکرم افتاد که در مثلاً افرادی را که ايشان گفته وضاع و کذاب جدا بکنيم ديديم نمی­شود اصلاً در هر صفحه­ای چند نفر نوشته گفت ز بس که کشته

52: 2

داده شمار نتوان کرد، ديگر ولش کرديم شروع کرديم نوشتن گفتيم نه اين به درد کار اين از بس نوشته اصلاً احتياج به آمارگيری ندارد،

س: هريش اسم يک منطقه يا دهی است در طرف شهرستان بيرجند

ج: نه اين نيست نه راضی نوشته، عباس ابن، حسن ابن عباس ابن، شايد هم اسم فارسی باشد، هُريش يا هَريش،

س: هُريش فارسی باشد بعيد است که هُريش باشد

ج: بله، حالا بعد هم عبارت آقای خويي را هم حالا به همين مناسبت بخوانيد عبارت ابن غضائری را بياوريد، ببينيد دقت کنيد من ديشب می­گويم يادم رفت خيلی وقت، بعد که رفتم بالا گفتم يک تذکر بدهم چون ذهن من رسيده بود که اين­ها اين خط غلو پر و بال می­دهند نه اين که اصل مطلبش دروغ است، اصل مطلبش ريشه مطلبش درست است مثلاً گنده­اش می­کنند از اين ور از آن ور بخوانيد عبارت ابن غضائری، عبارت آقای معجم را بياوريد مال ابن غضائری هم دارد البته آقای خويي خيلی تقيدی، تأمل در عبارتش ندارد اما،

س: عبارت خود چيز را آوردم مشکل اين است که آن هريش احتمالاً لقب نباشد، چون در ابن غضائری من الحسن ابن عباس ابن الهريش الراضی

ج: بله، گفتم ال دارد،

س: ظاهراً هريشی نسبت به جد باشد

ج: نه هريشی هم بهش گفتند،

س: ابن الهريشی

س: با هی دو چشم است

ج: بله نه، بله های هوتی است بله، نه آن را من می­دانستم هَريش و هُريش هم هنوز شبهه دارم که کدام يکش باشد،

س: ابی محمد ضعيف روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام فضل انا انزلناه فی ليلة القدر کتاباً مصنفاً

ج: اين تعبير را من بعد که رفتم بالا فکر کردم اين تعبير کتاب مصنف خيلی عجيب است، نمی­دانم دقت کرديد خيلی تعجب آور است

س: کتاباً مصنفاً

ج: چون مصنف اصطلاحاً کتاب­های بود که در صنف معينی بود مثلاً فرض کنيد خصال، خصال صدوق مثلاً باب واحد باب اثنين، هر حديثی که درش يکی است دوتا است، سه­تا است، چهارتا است اين مصنف ديگر صنف صنف علل الشرايع رواياتی که درش علت دارد، مثلاً خصال روايتی، آن وقت مصنف اصطلاحاً اين است يعنی مجموعه­ای يا فرض کنيم مثلاً کتاب مثلاً فرض کنيم حسن ابن محبوب باب صلات دارد، باب صوم دارد مصنف يعنی به حسب ابواب، تصنيف شده صنف صنف شده، آن وقت اين يک کتاب واحدی است يعنی چه مصنف، خيلی عجيب است عبارت ابن غضائری

س: اين بدل است له مصنفاً مثلاً

ج: خيلی عجيب است نمی­دانم دقت کرديد کتاباً مصنفاً اين صنف که نيست همه­اش يک موضوع است انا انزلناه، متوجه شديد چه می­خواهم بگويم

س: بله

ج: ممکن است مراد ابن غضائری اين باشد که خودش تصنيف کرده خودش جمع و جور کرده، يعنی اين ساخت

45: 5

که من عرض کردم اصل مطلب که انا انزلناه ربطی به اهل بيت دارد اين ثابت بوده اين شکل که يا معشر شيعه بگوييد فلان به اين شکلش تصنيف اين است نمی­دانم ملتفت شديد،

س: پردازشش بله

ج: پردازشش مال اين است اين ورداشته اين کار را کرده و الا کتاباً مصنفاً خيلی تعبير،

س: اصطلاحش حاج آقا همان مصنف چيز است ديگر، رجالی که می­خواهد بگويد در برابر اصل ديگر، مصنف را ما اصطلاحاً مصنفات در صنف است يعنی باب باب است عنوان باب واحد باب اثنين، يک صنفی است معانی الاخبار کل رواياتی که درش معنی کرده، سعيد يعنی فلان، کل رواياتی که درش معنی کرده جمع کرده اين منصف است اين يک کتاب واحد که بيشتر نيست، ديشب وقتی رفتم بالا داشتم فکر می­کردم، گفتم چون ايشان را هم صريح خواندم، گفتم به نظرم از عبارت ابن غضائری من در ذهنم مانده يک عبارتی کتاب مصنف دارد اين مصنف خيلی عجيب است، ممکن است بگويد اين خودش اين­ها را درست کرده ساخت و پرداخت ذهن خودش است و اين­که مشايخ قم مثل احمد اشعری و ديگران قبول کردند نکته­اش اين بوده که اصل مطلبش درست بوده يعنی به عبارت ديگر مثل قصه، مثل مناظره دکتر، اين قصه مانند است مثل همين کتاب تفسير امام عسکری هم همين طوری است دو نفر از،

س: صنف صنف نمی­شود که

ج: صنف صنف نيست، نه تصنيف خودش است حالا بعد بخوانيد

س: يعنی ساخته و پرداخته

ج: ساخته و پرداخته خودش است، تشهد

س: فاسد الالفاظ تشهد مخائله علی انه موضوع

ج: تشهد ببينيد تشهد مخائله، يعنی چه مخائله، يعنی خيالاتش اين ذيلش را دارد تشهد مخائله علی انه موضوع، يعنی خيال پردازش يعنی نتوانسته خوب خيال پردازی بکند،

س: به قول ايشان مثل مغز متفکر ذبيح الله منصور

ج: کل کتاب­های ايشان نه فقط يک کتابش کل کتابهاي ايشان کل کتاب­هاي ايشان دقت کرديد اين عبارت تشهد مخائله،

س: آن وقت واحده هم بود يک دفعه ديگر بخواند، کتاباً واحداً

س: واحد نه مصنفاً

ج: مصنفاً

س: واحد بود

س: نه کتاباً مصنفاً عرض کردم روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام فضل انا انزلناه فی ليلة القدر کتاباً مصنفاً فاسد الالفاظ تشهد مخائله علی انه موضوع،

ج: همين خيال پردازیش معلوم است که اين جعل است، ممکن است ابن غضائری دقت کرده يعنی فهميده نکته را نکته اين است که اصلش درست است آن وقت معلوم شد اگر مرحوم کلينی آورده چرا آورده؟ روی مسلک قمی­ها که مشايخ چون احمد اشعری نقل کرده روی مسلک­ قمی­ها ورداشته ايشان نقل کرده اين هم

س: ببخشيد مخائل معنايش بيشتر ظواهر نيست؟

ج: خيالات است نه، مخائل خيال، مخيله ديگر مُخيلة خيالاتش اين عبارت را نجاشی ندارد بخوانيد شما عبارت نجاشی را، يکی کلمه مصنف را دارد يکی تشهد مخائله، يعنی کتاب خيال پردازی کرده اما خوب موفق نبوده

س: تشهد مخائله آخر

ج: يعنی خيال پردازی شاهد است که جعل خودش است يعنی واضح است

س: عباراتش

0: 9

س: نه عباراتش نمی­شود که

ج: نه آن­که فاسد الالفاظ گفت فاسد الالفاظ هم گفت اين عبارت الآن

س: کشمت مخايل الشئ اذا تطلعت نحوها ببصرک منتظراً له

ج: نه آن يعنی نه، خود

س: نه همان،

س: ظواهر است ظاهراً

ج: نه،

س: منظره­ای

ج: خودش نه خودش نه، مثل خلت خلت جزء افعال قلوب است ديگر خلت زيداً قائماً خلقت از همين باب است حالا باز شما عبارت نجاشی را هم بخوانيد مقايسه کنيد نجاشی اين عبارت را ندارد و اين خيلی عجيب است يعنی واقعاً نشان می­دهد که، اين احتمالی را که من دادم ظاهراً ابن غضائری هم همين را فهميده، کتاب پرداخته ذهن ايشان است اما موفق نبوده کاملاً روشن است که نتوانسته خوب پردازش بکند اما اصل مطلب درست بوده مشکل نبوده اصل ارتباط انا انزلناه به اهل البيت اين درست است اما اين­که ابوجعفر فرمودند اين جور يا معشر شيعه يخاصم اهل فلان به اين تعبير نبوده مثل همين کتاب تفسير امام عسکری خب آن اولش اين طوری است دو نفر از طبرستان فرار می­کنند از دست زيديه می­آيند به سامراء خدمت امام عسکری هفت سال اين تفسير را می­نويسد مثل سفر است ديگر قصه سفر، اين هم واضح است که جعل است يعنی از همان اولش جعل است، اسم آن دو نفر هم جعلی است اصلاً امام عسکری پنج سال و نيم امامت­شان است اين اگر يک مقدار ذوق شيعه داشت، می­دانسته اگر رسيده سامراء پيش امام هادی هستند، از اول نوشته هفت سال از همان اولش واضح است که جعل است يعنی از همان سطرهای اولش آثار خيال پردازی درش واضح است علی ای حال من فکر می­کنم عبارت نجاشی را مقايسه بکنيد اين جور نمی­گويد اين دو تا عبارت در عبارت مرحوم ابن غضائری به نظرم نشان می­دهد که ايشان هم پيش شان واضح بوده که کتاب کلام امام نيست ساخته و پرداخته خيالات خودش است اما موفق نبوده نتوانسته خيلی قشنگ بياورد که آدم خيال روايت است مثلاً در اين حدش موفق نبوده روايت نجاشی را يکبار ديگر هم بخوانيد، آن وقت حالا چون به اين مناسبت آقای خويي را هم حرف آقای خويي را بخوانيد، حالا ديگر نمی­خواستيم وارد بحثش بشويم هنوز هم نشديم البته،

س: در نجاشی حسن ابن عباس ابن هَريش است ديگر الهريشی نيست، ابوعلی را هم با آن ابی جعفر

ج: ابوعلی مرحوم ابن غضائری و ابومحمد اين هم اختلاف داشتند با هم، ابن غضائری را شما بخوانيد ابومحمد گفت ايشان،

س: روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام

ج: البته انصافش اين است که بيشتر به همان ابوعلی می­خورد، چون، ابومحمد می­خورد چون حسن به اصطلاح مصطلح­اش اين است که حسن را ابومحمد می­گويند حسين را ابوعبدالله می­گويند، جعفر را هم ابوعبدالله می­گويند محمد را هم ابوجعفر اين کنيه­های متعارف اين طوری بوده يعنی با اسم ايشان که حسن بوده مناسب­تر ابومحمد است نه ابوعلی که مرحوم نجاشی گفت روی قاعده دارند اين البته در متن شناسی هم مؤثر است که رو قواعد صحبت بکنيم البته اين متن کتب علمی است حالا به متن روايت بحث ديگری است

س: نه بين عرب­ها کلاً اين جوری بوده

ج: قاعده عامه نه کلاً قاعده عامه اين است، عباس ابوالفضل است چون عباس عموی پيغمبر که عنوان داشت پسر بزرگش فضل است ديگر فضل ابن عباس برادر بزرگتر عبدالله لذا عباس­ها را ابوالفضل می­گويند، حسن­ها را علی­ها را ابوالحسن، يا ابوالحسنی، يا ابوالحسن بيشتر می­گويند

س: محمدون ثلاثه اوائل هرسه

ج: همه ابوجعفر هستند،

س: کلينی، شيخ طوسی و

ج: اصطلاحاً همه محمدها را نه همه يعنی مصطلح­شان اين است و لذا حرف ابن غضائری به قواعد نزديک­تر است شايد مرحوم نجاشی در اجازه­ای که داشته در فهرست ابوعلی ديده، چون نجاشی هم مسند دارد يعنی نه اين­که از خودش بنويسد، شايد دارد عن ابی علی الحسن ابن علی لذا ايشان نوشته ابوعلی آن وقت از آن ور هم، مرحوم ابن غضائری با ايشان رفيق است کاملاً با مرحوم نجاشی کاملاً رفيق بودند، همدوره بودند، همدرس بودند در بغداد بودند، هردو بچه بغداد اند، هردو پدرشان از بزرگان اند، با هم همدوره بودند، لذا احتمالاً شايد نجاشی هم نظرش به اين باشد که کنيه سعد ابوعلی است ابومحمد نيست ليکن طبق قواعد بايد ابومحمد باشد، بفرماييد، ابوعلی

س: روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام ضعيف جداً له کتاب انا انزلناه فی ليلة القدر و هو کتاب ردی الحديث مضطرب الالفاظ

ج: نه من به نظرم ابن غضائری دقيق­تر گفته، اين کلمه مصنف و مخائله به نظرم بهتر کتاب را توصيف کرده، ما هم الآن بخواهيم توصيف کنيم کتاب را همين را می­گوييم الآن هم کتاب را جلو ما بگذارند می­گوييم معلوم است اصل مطلبش درست بوده ورداشته خودش درست، يک چيزهايي بهمديگر بافته و موفق هم نبوده، در بافتنش هم موفق، اين مال آقای خويي را هم بخوانيد اشکال آقای خويي، فقط يک چيز ماند اگر اين آدم به اين کذابی بوده از کجا روی عن ابی جعفر اين مشکل را هم بايد حل می­کردند، يعنی اگر به اين درجه­ای از کذب باشد خب عادتاً وقتی بگويد عن ابی جعفر دروغ است ديگر، خب می­گويد روی عن ابی جعفر آن وقت چه جور اين مطلب را قبول بکنيم، يعنی يک مشکل اين روايت اين است که چطور اين مطلب را که ايشان می­گويند ابی جعفر اگر جعل باشد اصلاً ممکن است ابوجعفر را درک نکرده اصلاً نديده ابوجعفر را سلام الله عليه را که بخواهد از ايشان نقل بکند لذا من عرض کردم در اين جور موارد احتمال گاهی اين طوری است که يک نسخه­ای بوده يا يک روايتی بوده، درش قال ابوجعفر ايشان برداشته اسناد داده به ابوجعفر و الا خودش الآن من شبهه دارم که خودش هم از ابوجعفر معلوم نيست نقل بکند، نقل خودش چون الآن راجع به ايشان معلومات ما خيلی کم است اگر به اين درجه باشد که فاسد المذهب و فلان و نمی­دانم جعال و وضاع، انصافاً روايتش از ابی جعفر هم محل شبهه است بفرماييد آقا، آقای خويي چه می­فرمايد اقول،

س: يک بحثی دارند که اين­جا آوردند حتی حسن ابن عباس مساوی حسن ابن عباس ابن هريش گفتند که اقول ازال الکلام الشيخ انه غير سابقه و ذلک لانه ذکره مستدلاً بطريقه الی احمد ابی عبدالله عنه، اين بحث تعدد و چيز دارد

ج: نه يکی است غير

س: هريشی و ابن هريش اين­ها بحث می­کند يک بحث هم اين دارد تعدد چيز، و کيف کان فالرجل ضعيف اما لثبوت اتحاده مع سابقه او لاحتماله فتوثيق علی ابن ابراهيم يسقط بمعارضته تضعيف النجاشی و طريق الشيخ اليه ضعيف

ج: معلوم می­شود اين حسن ابن عباس در تفسير علی ابن ابراهيم هم دارد روايت دارد، اين­که می­آيد توثيق علی ابن ابراهيم، معلوم می­شود آن­جا هم دارد حالا آن توثيق علی ابن ابراهيم را بخوانيد حالا که رفتيم ديگر صحبت کرديم اين در کتاب علی ابن ابراهيم بياوريد ببينيم چطور توثيقش کرده، چطور ازش،

س: شيخ در چيز يک مدخلی دارد ايشان گفته که ابن هريش

ج: حالا آن مهم نيست حالا نه ببين حديث از تفسير قمی، از کجای تفسير قمی نقل کرده قبلش است ديگر حتماً، در حسن ابن عباس نوشته مثلاً روی عن فلان تفسير قمی باب فلان جلد،

س: بله طبقته فی الحديث

ج: نه غالباً قبل از طبقته فی الحديث است گاهی در آن عناوين اوليه می­آيد حسن ابن عباس خالی الراضی الجعيش

س: ندارد حسن ابن عباس خالی ندارد، نوشته حسن ابن عباس مساوی است با حسن ابن عباس هريشی پ

ج: می­گويم همين گاهی خالی تنها هم آن است آن وقت ذيلش نوشتند روی عنه فلان علی ابن ابراهيم،

س: عبارت نجاشی را آورده، ابن غضائری را آورده از شيخ را آورده،

ج: خب بعدش

س: در رجال آورده بعد گفته طبقته فی الحديث

ج: بعدش آخر طبقته فی الحديث

س: همين بعد رفتند مدخل بعدی حسن ابن عباس خالی، قال الشيخ عبارت شيخ را آورده

ج: خب بعدش هم علی ابن ابراهيم،

س: نه ندارد،

ج: خب نمی­شود معلوم می­شود علی ابن ابراهيم آورده ايشان می­گويد معارض

س:

12: 17

ج: ادامه بده نه، حتماً

س: اين در اين نسخه­ای که من دارم نيست چون اين هم

ج: نه نمی­شود جلد، اين نکته را هم دقت کنيد آن چاپ نجف مال معجم مرحوم آقای خويي که من دارم تا جلد سه علی ابن ابراهيم تخريج نکرده بودند اما در چاپ بعدی از اول تخريج کردند، يعنی تخريج تفسير علی ابن ابراهيم در آن چاپ اولی، اولين چاپ معجم که من دارم، اولين چاپ را دارم از خود همان دستگاه خود آقای خويي می­گرفتيم، يکی از رفقاء می­آورد برای ما، آن­جا تخريج رجال چيز نشده به اصطلاح مثل اسماعيل ابن مرار و اين­ها را توثيق نکرده اما بعدها ايشان توثيق کردند،

س: حالا می­خواهيد خود چيز را بياوريد

ج: خود تفسير علی، الحسن ابن عباس را بگذار، حالا که نشد، اما معلوم می­شود هست از اين­که آقای خويي می­گويد معارض بتوثيق علی ابن ابراهيم حتماً در تفسير ديدند روايتش را و اين خيلی عجيب است يعنی واقعاً هم چيز غريبی است با اين به اصطلاح دروغ پردازی­هايش مع ذلک اين­ها همه نقل بکنند ازش خيلی عجيب است مخصوصاً احمد اشعری خيلی عجيب است، فوق العاده نقل احمد اشعری،

س: گاهی هم اختلافات مسلکی و عقيدتی

ج: شديد مخصوصاً احمد اشعری که با خط غلو خيلی بد خيلی بد،

س: چندتا نقل دارد ازش احمد،

ج: طريق کلينی احمد است، محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد،

س: در تفسير علی ابن قمی را

45: 18

آدرس پيدا کردم اخبرنا تفسير سوره محمد است

ج: از اول سطرش بخوان

س: بله، اخبرنا احمد ابن ادريس عن احمد

ج: خب يک نکته عرض کردم من تعجب می­کردم می­خواستم بگويم حالا ديگر، ببينيد اين تفسير علی ابن ابراهيم که چند دفعه صحبت کرديم يک مقدارش مال علی ابن ابراهيم است بقيه­اش نيست يعنی اگر بخواهيم تفسير را طبقه بندی بکنيم چند جور است، يک جورش رواياتی است که صاحب کتاب خودش نقل می­کند ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد اصلاً اصلاً اين­ها ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد کلاً، اصولاً صاحب کتاب که احتمالاً علی ابن حاتم باشد، متوفای سه صد و پنجاه، ايشان اصلاً خود ابراهيم درک نکرده ايشان توسط يک شخصی به نام عباس ابن محمد نقل می­کند تفسير را خود ايشان شخص توثيق نشده، يعنی مشکل تفسير علی ابن ابراهيم اين است هيچ وقت هم در کل کتاب نمی­گويد حدثنی علی ابن ابراهيم اصلاً ندارد همه­اش می­گويد و قال علی ابن و قال علی ابن و قال می­گويد چرا؟ چون در اولش حدثنا ابوالفضل عباس ابن کذا، در آخرهای جلد دوم، يا نيمه­های جلد دوم يک­جايي ديگر دارد حدثنی الفضل ابن عباس اين غلط است، اگر بياوريد تفسير، دوبار اسم اين شخص برده شده، يعنی واسطه ايشان ايشان از سادات قم بوده مربوط به عباسی­ها، از سادات موسوی قم مرحوم علی ابن حاتم تفسير توسط ايشان شنيده و علی ابن ابراهيم قطعاً تفسير داشته اين تفسير موجود که الآن در اختيار ما هست اين مشکل بزرگش اين است اصلاً مشکل بزرگش اين است که خود اين واسطه هم مجهول است حالا برفرض مؤلف کتاب را هم شناختيم، آن وقت کتاب يک مقدار زيادی روايات دارد که خود اين شخص نقل می­کند ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد علامتش هم اين است که از کسانی نقل می­کند که آنها اصلاً در حد اين نيستند که از علی ابن ابراهيم نقل کنند، اصلاً در اين درجه نيستند، مثلاً ايشان از ابن عقده نقل می­کند حدثنی احمد ابن محمد ابن سعيد که متوفای سه صد و سی و سه است که اصلاً ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد، يکی از معاصرين گفتم حاج علی سبزآلی ديدم در کتابش ايشان متنبه شده البته ما که قبلاً گفته بوديم اين­ها مجموعه رواياتی است در اين کتاب که اين­ها اصلاً ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد علامتش هم اين است که اولش می­گويد حدثنی، اخبرنی تا گفت اخبرنی حدثنی ديگر مربوط به علی ابن ابراهيم نيست آنچه که مربوط به علی ابن ابراهيم و قال علی ابن ابراهيم الآن اگر دقت کنی می­گويد اخبرنی احمد ابن ادريس اين احمد ابن ادريس اين احمد ابن ادريس هم رتبه با علی ابن ابراهيم است اصلاً از علی ابن ابراهيم نقل نمی­کند، جزو کتاب معجم آقای خويي هيچ جای ديگر نداريم که احمد ابن ادريس از علی ابن ابراهيم معلوم شد چه می­خواهم بگويم اين هم اشتباه همين جامع کتاب يعنی معجم، اشتباه کردند خيال کردند اخبرنی قال علی ابن ابراهيم اخبرنی اين احمد، من هم عرض کردم تعجب می­کنم که علی ابن ابراهيم از اين حسن ابن عباس نقل بکند، پس اين اصلاً جزو روايات علی ابن ابراهيم نيست کلاً، رواياتی که درش محمد ابن يحيي است، رواياتی که درش احمد ابن ادريس است، احمد ابن محمد ابن سعيد است، حبيب ابن الحسن هست، عده­ای هستند اين­ها را ايشان می­گويد خدثنی اخبرنی اين­ها کلاً از کتاب علی ابن ابراهيم نيستند اصلاً کلاً علی ابن ابراهيم از اينها نقل نمی­کند،

س: پس چطور توثيق عامش هم عمل می­کنند بهش

ج: که عمل می­کند؟

س: اين­هايي که می­گويند در سلسله سند قمی قرار بگيرد

ج: آنهايي که مال علی ابن ابراهيم باشد برفرض اگر قبول کرديم مگر توثيق عام مؤلف اين کتاب، خود مؤلف کتاب الآن شناخته شده نيست،

س: شناخته شده

ج: نه الآن معلوم نيست اما شواهد نشان می­دهد علی ابن حاتم قزوينی باشد خودش فی نفسه ثقه است

س: آنهايي که توثيق عام قمی را قبول می­کنند

ج: خب خيال کردند کتاب مال علی ابن ابراهيم است،

س: مال علی ابن ابراهيم است بعد که مال ايشان نيست که ديگر هيچی ديگر

ج: هيچی ديگر،

س: همين ديگر آدم تعجب

ج: تعجب نفرماييد از اين مشکلات ما زياد داريم،

س: آقای خويي هم به اين چه نکرده؟ توجه داده؟

ج: نخير نه،

س: بعدش برگشتند ديگر

ج: نه از کامل، از علی ابن ابراهيم بر نگشته

س: کامل الزيارات را برگشتند، علی ابن ابراهيم و مشايخ

ج: خصوص مشايخ اصلاً آقای خويي نوشته مثلاً احمد ابن ادريس روی عنه علی ابن ابراهيم تفسير قمی نوشته، اصلاً علی ابن ابراهيم از احمد ابن ادريس نقل نمی­کند کلاً فقط اين را آقای خويي در معجم نوشته، اگر حالا نوشته مال آقای خويي باشد مال آن جامع نباشد چون يک مجموعه­ای بودند، مجموعه­ای بودند که می­نوشتند آقای خويي، اين اقول­ها مال آقای خويي است من ديدم نسخه اصلی ايشان را من خودم نسخه اصلی رجالی ايشان را روی دفتری جمع و جور کرده بودند اصلاً حتی ننوشته بودند يک نسخه­ای هست شايد ديده باشيد، نسخه رجال نجاشی هست،

31: 23

دار مکتبة الصادق خيلی نسخه بازاری است خيلی در به داغونی است از آن دو نسخه خريدم ورقه­هايش را جدا کرده بودم پاره کردم با قيچی،

س: مثل روزنامه­ای می­چسپاند

ج: مثلاً نوشته قال النجاشی آن وقت عبارت نجاشی را چسپانده، من خودم ديدم خب ديگر پيش چشم خودم، بعد قال الشيخ اين را هم چسپاندند بهش،

س: حجم زيادی نبرده

ج: بله،

س: اندازه يک جلد و نصف معجم می­شده

ج: من ديدم نسخه اصلی را ديدم آن وقت در حاشيه­اش ايشان با خود نويس اقول نوشتند

س: بله

ج: حاشيه همان دفتر، دفتر دويست برگ حالا نيست که در بازار، سابقاً زمان ما متعارف بود دويست برگی­ها، به اصطلاح الآن يا کم شده يا نيست؟ يا من نيستم در بازار

س: کم می­گويند

ج: بله کم می­گويند بله دفترهای دويست برگی بود ايشان چسپاندند البته خب کاری چيزی نيست، چون ايشان نسخه شناسی و حالا نسخه نجاشی صحيحش کدام يکی؟ اين­ها کار نکردند ايشان دنبال اين خط اصولاً کلاً نبود يعنی عيبی به ايشان حساب نمی­شود اين داريم شرح تأليف کتاب را اين اقول مال ايشان است پس اين­که ايشان نوشتند علی ابن ابراهيم ايشان را توثيق کرده، روايتی در تفسير قمی، همين کتاب موجود، يعنی در همين کتاب موجود آن­جاهای که چون می­گويد قال علی ابن ابراهيم حدثنی ابی، دارد داخلش اين­هايي که می­گويد قال علی ابن ابراهيم مال آن است مال تفسير علی ابن ابراهيم، اما جاهايي هست که اصلاً نه، حدثنی فلان اخبرنی، اين ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد هيچ ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد، اين­جا هم احمد ابن ادريس فرمودند که هيچ ربطی به علی ابن ابراهيم ندارد تصور کردند که اين مال علی ابن ابراهيم است يعنی کتاب مال ايشان است و ايشان توثيق کرده مثلاً آن را از آن نقل کرده پس می­شود توثيق، خوب بفرماييد، معارض به توثيق علی ابن ابراهيم که چنين چيزی وجود ندارد، اما حالا به هر حال آن را بخوانيد حدثنی احمد ابن ادريس خيلی مهم است بفرماييد،

س: احمد ابن محمد عن الحسن ابن عباس عن ابی جعفر

ج: همان احمد ابن محمد است، خيلی عجيب است يعنی احمد ابن ادريس و محمد ابن يحيي که هردو از بزرگان است از احمد اشعری از اين حسن نقل کرده خيلی عجيب است

س: آقای تستری فرمودند که حالا بعد بحث­های مفصلی در مورد تعدد و اين­ها کردند يکی هم اين­که وسط می­گويند که برای صدق کلام نجاشی و ابن غضائری کافی است که همان کافی را بخوانيد کافی است بعد در نهايت می­گويند که،

ج: اما عبارت ابن غضائری به نظرم خوب شرح نداده من که توضيح دادم به نظر من عبارت ابن غضائری موردش آن باشد نجاشی هم اين نکته را نگفته،

س: ايشان می­گويد شک يعنی تعجب است روايت سهل و احمد برقی از او نيست و انما العجب من رواية احمد الاشعری عنه،

ج: بله،

س: همين اشکال

ج: و معلوم شد

س: معارض می­شوند با تضعيف­ها حاج آقا

ج: تستری مرحوم تستری و دوتا از شاگردهای احمد هم نقل می­کنند اين خيلی، يکی احمد ابن ادريس که در اين تفسير آمده، يکی محمد ابن يحيي که در کتاب کافی آمده خيلی عجيب است،

س: اينها نمی­توانند آن تضعيف­ها را تضعيف کنند

ج: نه من به نظرم می­آيد بايد توجيه بشود يعنی معلوم بشود نکته­ی بوده به اين آسانی نمی­شود ميراث شيعه را زير سؤال برد، دقت کرديد چه شد؟ به اين آسانی با روايات نمی­شود، مثل احمد اشعری، مخصوصاً آن­که با خط غلو خيلی بد است آخر اين هم مشکل کار،

س: آنها هم دو نفر هستند مثل ابن غضائری و نجاشی

ج: آنها هم

س: آنها هم هستند ما هم هستيم

ج: يعنی من به ذهنم رسيد من خودم اول گفتم من می­گويم ديشب که رفتم بالا، گفتم ايشان تند خواند ظاهراً ابن غضائری بود که مصنف اين مصنف يعنی چه؟ تشهد مخائله يعنی چه؟ مصنف به آن معنی که صنف صنف باشد که نيست در يک موضوع است ديگر کلاً در انا انزلناه است، صنفی ندارد که، شايد می­خواسته بگويد تصنيفش است اين تصنيف کرده اين تنظيم کتاب کرده، ويرايش کتاب با ايشان است،

26: 37

روايت و الا بعد هم مخائله به نظر من خيلی واضح است که مراد خيالاتش است و لذا می­توانيم بگوييم که همان نکته­ای که عرض کردم اصل مطلب را قبول داشته ليکن به اين صورت نه، چون شنيده بود از باب احتياط عين عبارت را نقل کرده بعد بقيه عبارت آقای خويي را بخوانيد، نه ديگر اين­که لا اشکال به اين­که

س: مخائل را بايد واقعاً بفهميم چون تشهد به معنای خيال پردازش ديگر نمی­گويد شهادت می­دهد خيال پردازی­هايش که اين دروغ است

ج: يعنی معلوم است از همين خيال پردازيش معلوم است جعلی است، خوب نتوانسته جمع بکند، خود مثلاً همين ابوالبختری وهب ابن وهب نوشتند در شرح حالش که يضع الحديث بعد نوشته کان يسحر الليل فی وضع الحديث اصلاً شب­ها بيدار می­شد برای وضع حديث يعنی با دقت با ظرافت حديث را وضع بکند دقت کرديد اين مثل همين است که آن وقت همين کتاب وهب را الآن در قرب الاسناد داريم يعنی مرحوم حميری که خودش از اجل مشايخ قم است از به نظرم چيز نقل می­کند، سندی ابن محمد به نظرم از ابی­البختری ابان ابن محمد بجلی، حالا عبارت آقای خويي را بعد بخوان که لاريب فی ضعف الکتاب و

س: پس اين توثيقی هم که ايشان فرمودند آن درست نيست اصولاً در تفسير علی ابن ابراهيم ايشان وجود ندارد البته اين کتاب احتمالاً همان مصابيح النور باشد که به علی ابن حاتم قزوينی نسبت دادند، احتمالش خيلی قوی است يک شواهدی هم بعد،

س: کيف کان فرجل ضعيف اما لثبوت اتحاده مع سابقه او لاحتماله فتوثيق علی ابن ابراهيم يسقط بمعارضة تضعيف نجاشی و طريق الشيخ اليه ضعيف بابی المفضل و

ج: ابن بوته

س: ابن بوته چون دوتا طريق شيخ دارد دوتا مدخل که آقای چيز هم بحث کردند که اين­ها يکی هستند، يکی نيستند هم آقای خويي هم مرحوم آقای هم تنقيح هم قاموس

ج: اما يک­جايي دارد که لاريب در اين­که بعض مطالبش باطل است مثل مناظره امام باقر با عبدالله ابن عباس، همين حدودها يک نگاهی بکن اسم عبدالله ابن عباس را بياور يا ابن عباس يا عبدالله ابن عباس، در صحبت­های خود آقای خويي است، که لاريب در اين­که اين بعض مطالب کتاب باطل است جزماً تعبير که امام باقر چون دارد که امام باقر با عبدالله ابن عباس محاجه کرد آقای خويي نوشته اين جزماً باطل است، تا وقت، البته اين مطلب از آقای خويي هم خيلی عجيب است خب امام باقر نه ساله بودند، مشکل ندارد امام جواد که اين قصه را نقل می­کند خودشان نه ساله امام شدند، حالا نه سال کسی بخواهد مباحثه بکند مشکل دارد، يا ده ساله بودند، نه ساله بودند، ده ساله حالا چه مشکل دارد، من تعجب می­کنم از آقای خويي قدس الله نفسه خيلی عجيب است از ايشان،

س:

24: 30

به خاطر همين است

ج: بله نوشتند، که نوشتيم بعضی از مطالبش باطل جزماً که اسم می­برد همين مباحث امام باقر با عبدالله ابن عباس خب اين من تعجب می­کنم که کجا بطلان جزمی دارد، حضرت عيسی گفت که ان امر به اصطلاح مثل قصه حضرت عيسی است، آتانی الکتاب جعلنی نبياً اين­که می­خواهند در سن ده سالگی، نه سالگی، هشت سالگی با مثل عبدالله ابن عباس مثلاً محاجه بکنند، مناظره بکنند، فکر نمی­کنم به اين باطل جزماً که ايشان به اين قوت دارند می­فرمايد اين را بشود اين را اثبات کرد، حالا من مگر بعد خودم نگاه کنم دارد يک­جايي اين عبارت را دارد الامام الباقر يا ابی جعفر الباقر با ابن عباس، مع ابن عباس يا عبدالله ابن عباس خب آقا اين هم راجع به اين مطلب يک کمی امشب خارج شديم از بحث می­خواستم بگويم که اين مطلبی که گاهی به ذهن می­آيد که با اين تضعيفات مثل نجاشی و يا ابن غضائری و اين تندی­های که رفتند چطور شده آمده چطور می­گويم مرحوم آقای تستری هم گير کرده چطور شده احمد از ايشان نقل کرده من فکر می­کنم نکته­اش اين بوده نکته اساسی­اش اين بوده که اين کتاب اصل مطلبش درست بوده پردازشش از ايشان بوده اين­ها هم به عنوان اصل مطلب قبول کردند اما من مشکل ديگرم اين است که اين­ها همه­شان نوشتند روی عن ابی جعفر ثانی اگر اين شخص در اين درجه باشد اصلاً اصل روايتش عن ابی جعفر ثانی زير سؤال است اصل اين مطلب زير سؤال است که اين را چه کارش بکنيم، آن وقت اين را هم ما احتمال می­دهيم برايش نقل شده يا مثلاً يک کسی از مدينه آمده يک روايتی، کتابی مخطوطی آورده نسخه مخطوطی به قول ما آن زمان که آمده، اين ايشان برداشته به حسب ظاهر به آن اعتماد کرده و نسبت داده به امام جواد و الا ولو فکر می­کنم اولش دارد اول کتاب انا انزلناه بياور مال کافی به نظرم دارد سمعت اباجعفر الثانی حالا ديشب شک کردم من به خاطر اين­ پايم مشکل دارد نمی­آيم پايين ديگر نگاه بکنم، ديگر نشد اول کتاب کافی را بياور شأن انا انزلناه و تفسيرها غرض اين مشکل به نظرم من قابل حل است و اصل مطلب را خدشه وارد نمی­کند اين تندی­های که آقايون رفتند به نظر من روشن نيست، حق با ابن اگر آن مطلبی که من به ذهنم آمده باشد حق با ابن غضائری است، خود کافی را بياوريد عن محمد ابن يحيي عن حسن ابن عباس، به نظرم دارد سمعت اباجعفر يا عن ابی جعفر

س: جلد هم آخر ايشان روايت دارد به غير از آن فضل انا انزلناه جلد يک هم دارد منتهی مضمونش به همين است محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد ابن عيسی و محمد ابن ابی عبدالله و محمد ابن حسن عن سهل ابن زياد عن الحسن ابن عباس عن ابی جعفر الثانی

ج: اگر عن باشد به سمعت ندارد آن شأن انا انزلناه را بياور

س: ان اميرالمؤمنين عليه السلام قال لابن عباس ان ليلة القدر فی کل سنه،

ج: خب اصل اين مطلب در روايات ما هم دارد که ليلة القدر برداشته نشده چون عرض کردم بعض از اهل سنت ديگر وارد بحث ليلة القدر و اين روايت نمی­شويم انصافش اصل مطلبش درست است اما ايشان ساخته، قصه را ايشان درست کرده نه در شأن انا انزلناه

س: آيه نازل شده معنی ندارد فقط همان چند سال عصر پيغمبر ليلة القدر باشد بعد از آن نباشد

ج: اصلاً حالا غير از اين شرحی دارد و توضيحاتی دارد که حالا ديگر

س: خيلی بعيد است که خودش ساخته باشد بعد امثال احمد ازش نقل کنند و

ج: نه می­گويم ساختش به اين معنی اصل حديث بودنش روشن بوده اصلش روشن بوده،

س: وضاعان

س: پردازش،

ج: پردازشش، مخايلش اين طوری است

س: خدا رحمت کند فلسفی را آقای فلسفی می­گفت که گاهی يک جمله حديث يا حالا همين حادثه تاريخی می­گفت پنج دقيقه پردازش کنيم مثل اين­که از طرف منصور آمدند برای دستگيری امام صادق عليه­السلام می­گفت که آقا همين دو سطر را بگوييم که چيزی نيست بگوييد نيمه­های شب است امام عليه السلام در حال استراحت است، بی ادبی کردند مراعات نکردند از ديوار آمدند، خدا رحمتش کند

ج: اين همين ده، در اروپا سبک رمانتيک می­گويند ديگر همين حقوق سه، طروق مثل کتاب بی­نوايانش اين طوری است يک صحنه را تصوير می­کند اصلاً سبک رمانتيک معنايش همين است مثلاً سبک قصه پردازی به اصطلاح يعنی نمی­آيد بگويد وارد خانه، خانه را توصيف می­کند اطراف خانه، همسايه­های خانه، قيافه اين آقا، چطور وارد اين توصيفی که می­کند که اصطلاحاً يک سبک ادبی است در دنيای معاصر سبک رمانتيک، اين مبدعش هم به اين معنی همين آقای ويکتور وگوست در بی­نوايان آن يکی ديگرش هم همين طور بود،

19: 35

همين طور اما بی­نوايان خيلی توصيف می­کند خيلی اطراف قصه را

س:

23: 35

پيدا شد

ج: بله آقا

س: هم فی شأن انا انزلناه فی ليلة القدر و تفسيرها عن ابی جعفرالثانی عليه السلام

س: اين عبارت کجاست؟

س: کافی است

س: کافی است

ج: ببينيد بازهم عن ابی جعفر دارد اين مؤيد اين مطلب شد که اصل روايتش معلوم نيست و مخصوصاً باز کرديم، باز مشکل ديگر مرحوم کلينی منفرداً نقل کرده از محمد ابن حسن ابن خالد اشعری قمی که از ابی جعفر جواد سؤال کردند که کتب اصحاب زير خاک بوده و تقيه شديد بوده حضرت فرمودند حدثوا بها فانها حق يعنی حضرت اجازه دادند به نحو وجاده نقل بکنيد، يعنی ما کتاب­ها را درآورديم از اين مؤلف هم نديديم اصلاً که قبول اين مطلب هم،

س: عموميت ندارد يعنی فقط راجع به آن مورد

ج: حالا گفته شده يا کتاب­های معينی بوده مثلاً

س: قضيه خارجيه

ج: قضيه خارجيه معين و مسلم انتسابش و فلان، آن وقت تازه اين حدثوه اگر نقل باشد اما اگر بگويد حدثنی ديگر خيلی مشکل است لذا شايد اين بعيد نيست که يک نسخه خطی بوده يعنی يک نسخه­ای ورقه­ای بهش رسيده ايشان گفته بله عن جعفر الثانی،

س: در تهذيب هم که جلد ده دارد، سهل ابن زياد عن الحسن ابن عباس عن ابی جعفر الثانی

ج: اين­ها روشن می­کند که به نحو سماع نبود اين شبهه ما هم حل شد که اين روی عن ابی جعفر با عنعن است و الا و ممکن است روی مبانی­ خودشان عرض کردم اين خودش يکی از مبانی بحث حديث اهل سنت هم تقريباً نود و پنج، نود و شش درصد اجازه نمی­دهند در صورت وجاده را عن بياورد،

س: در شيخ صدوق هم حالا سندش که محمد ابن علی ابن ماجلويه است محمد ابن يحيي العطار قال حدثنا محمد ابن احمد عن عمران ابن موسی عن الحسن ابن عباس ابن هريش عن بعض اصحابنا عن الطيب يعنی علی ابن محمد و عن ابی جعفر الجواد عليهما السلام انهما قالا من قال فی الجسم

ج: الی آخره

س: الی آخره

ج: معلوم می­شود داشته غير از فضل انا انزلناه چيز ديگری هم داشته منحصراً و معلوم می­شود به واسطه از امام هادی پسر ابوجعفر هم نقل می­کند

س: در انا انزلناه در بصائر صفار هم هست

ج: آن چه جور؟

س: حسين ابن محمد عن احمد ابن محمد عن الحسن ابن عباس عن ابی جعفر عليه السلام

ج: عن ابی جعفر خيلی عجيب است تمام اين دقت­ها را کردند ننوشتند سمعت اباجعفر آن وقت اگر به صورت عنعن باشد،

س: بصائر بعدش اين جوری است حدثنا احمد ابن محمد عن الحسن ابن عباس قال عرضت هذا الکتاب علی ابی جعفر عليه السلام فاقر به قال قال ابوعبدالله عليه السلام، قال علی عليه السلام فی صبح اول ليلة ديگر حديث را گفته

ج: اين معلوم نيست مال انا انزلناه باشد نيست؟

س: ظاهراً همان­جا بعدش در مورد سوره قدر است، قال علی عليه السلام فی اول صبح اول ليلة القدر التی کانت بعد رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم سلونی فو الله لاخبرنکم بمايکون الی

22: 38

ج: اين يکش حالا عرضت دارد اما اين عرضت هذا الکتاب نمی­خورد که کتابی است که خودش نوشته باشد معلوم می­شود يک کتاب ديگری اگر اين عرضت باشد آن حديث الآن سندش را بخوانيد حدثنی احمد ابن محمد، ببين صفار هم از احمد اشعری نقل می­کند خيلی عجيب است احمد ابن ادريس از احمد اشعری، محمد ابن يحيي از، خيلی عجيب است مشايخ بزرگ از احمد اشعری نقل می­کند، و به صورت کلی ما اگر بخواهيم در ميان مثلاً قدمای شيعه اصولاً فرهنگ يعنی چيزی که تلقی به قبول شده به طور کلی فرهنگ حديثی شيعه در قم بيشتر است، در بغداد فرهنگ تلقی فقه شيعه بيشتر است، و به عنوان فرهنگ حديث يعنی يک چيزی که تلقی شده مرحوم صدوق از اين دوتا قوی­تر است مرحوم کلينی به لحاظ حجيت نه فرهنگ، يعنی سند و خصوصيات و اين­ها مرحوم کلينی از آن­ها قوی­تر است و به لحاظ مجموع يعنی که برگشتش زمينه­های حجيت باشد شيخ طوسی باز از هردو قوی­تر است اما به فرهنگ شيخ طوسی کار ندارد شيخ طوسی تلقی­اش مسأله­ای به اصطلاح همان حجيت و سند و مثلاً مصدر و اين جور چيزها، اما مرحوم شيخ صدوق کارش بيشتر تلقی مشايخ قم است اين تلقی مشايخ فرهنگ را درست می­کند درست کردن فرهنگ را، اما کتاب کلينی بيشتر برای حجيت به درد می­خورد ذکر اسناد هم دارد و اين­ها درست از مشايخ هم ايشان قبول می­کند اما در حجيت قوی­تر است يعنی مباحثی که ما بعد به عنوان حجيت آورديم و سند اين ثقه است و آن نمی­دانم حسن است و اين موثق است و اين­ها اين در کتاب کلينی بيشتر جلوه دارد در آثار صدوق کمتر دارد در آثار صدوق فرهنگ حديث شيعه تجلی دارد، چون تلقی مشايخ، چون راهش تلقی مشايخ است اين چيزی که در قم جا افتاده، مرحوم شيخ هم مجموعه­ای است آن وقت در فرهنگ تلقی فقه شيعه آثار شيخ طوسی خيلی جا دارد، در تأثير مثلاً آثار صدوق در فرهنگ فقه شيعه خيلی جا ندارد، در فرهنگ حديثی جا دارد اما در فرهنگ فقهی که به او متأثر بشوند خيلی جا ندارد، اجمالاً مبانی قمی­ها تا حدی بوده اما بازهم آن فرهنگی را که مرحوم شيخ تأسيس فرمودند در فقه شيعه اين خيلی تأثيرگذار است تا زمان ما بيشترين تلقيات از ايشان است و به لحاظ حجيت و استظهار و استدلال هم همين حرف­های مرحوم شيخ است اين نکته در نظر باشد که در اين­جا اين نکته­ای را که الآن ايشان نقل می­کند اين نشان می­دهد که اين کتاب به لحاظ مشايخ جا افتاده بوده، يعنی عمده کسی که قبول داشته احمد اشعری است آن وقت عرضت هذا الکتاب علی ابی جعفر هم خيلی عجيب است چون می­گويند کتاب را خودش نوشته عرضت هذا الکتاب يعنی چه؟ احتمال دارد يک نوشتاری پيدا کرده که من عرض کردم آن نوشتاری به امام جواب می­گويد عرضته علی ابی جعفر فاقره ليکن در آن نوشته قال الصادق عليه­السلام اين هم يک مقداری يعنی اين موردی که درش کلمه عرض دارد، اين مشکل اين­که اصلاً مفهومش واضح نيست، مرادش از عبارت واضح نيست، حديث اول حسين ابن محمد؟ حديث اولی که خواندی حسين ابن محمد، قبلش قبل از اين، آن عن ابی جعفر بود،

س: بله حسين ابن محمد عن احمد ابن محمد

ج: حسين ابن محمد، حسين ابن محمد قاعدتاً بايد حسين ابن محمد اشعری باشد اين هم از مشايخ کلينی است، اين شد هم پنج­تا، پنج چهارمی، خيلی عجيب است عده­ای زيادی از مشايخ از احمد اشعری نقل کردند معلوم شد همان نکته­ای را که من عرض کردم اعتمادشان احمد اشعری بوده، مشايخ بعدی هم به ايشان اعتماد کردند، کلينی هم پس کار خلاف قاعده­ای روی اجواء قم نکرده روشن شد، روی فرهنگ حديثی قم ايشان اعتماد کرده که بزرگان مشايخ حديث از احمد اشعری نقل کردند احمد هم که وضعش آن طور لذا سر اعتماد مرحوم کلينی به اصطلاح همان نکته فهرستی، چون نکته فهرستی پيش ما فقط فهرست نيست نکته می­برد رو خود کتاب رو خود حديث به جايي که برود رو راوی، روی مؤلف، می­برد رو کتاب اين کتاب تلقی به قبول شده اين هم راجع به اين بحث که حالا مطرح کرديم چون نمی­خواستيم حالا ديگر سخن ابن غضائری و نجاشی هم حالت حدسی و اجتهاد خودشان بوده می­گفتند از اين­ها ظاهر می­شود که دروغ است،

ج: تشهد بله معلوم است، حدس عرض کردم

س: با توجه به اعتماد به اين بزرگان می­شود آن را تلقی

ج: نه تلقی را که قبلاً قبول کرد انصافاً با اسانيدی که گفته شد تلقی مشايخ قم جای انکار نيست و عمده­اش هم به خاطر احمد است نه به خاطر سهل ابن زياد يا احمدبرقی تلقی­شان به خاطر احمد است، تلقی مشايخ را اسمش را گذاشتيم فرهنگ، فرهنگ حديثی شيعه، فرهنگ فقهی شيعه، فرهنگ مثلاً تفسيری، مثلاً در فرهنگ تفسيری عادتاً کتاب تبيان خيلی نقش ندارد، مجمع البيان خيلی بيشتر نقش دارد،

س: اين­ها قدرت ندارد توثيق کنند فرد را

ج: که؟

س: همين فرهنگ يا هرچه تلقی

ج: خب اين تلقی را ما بيشتر زديم به فهرست گفتيم نتيجه فهرستی اين است، اين­ها آن حجيت، حجيت رو فرد است اين نکته­ای فرقش اين است حجيت می­آيد رو فرد، به لحاظ حجيت کتاب کافی قوی­تر است خب چون سند را کامل می­آورد اسماء را می­آورد، خصوصيات را می­آورد و کاملاً واضح است اجمالاً رو تلقی قبول می­کند اما صدوق بيشتر رو تلقی است يعنی فرهنگ حديث مقبول در قم را صدوق بهتر اما به لحاظ حجيت آن مشکل بيشتر دارد،

س: من عرضم اين بود حالا يک بحثی دارد خارجی بوده که آيا برای توثيق يک فرد می­توانيم اين تلقی

ج: خب اين همين يکی از توثيقات عامه­ای که عرض کردم تقريباً به نحو رايج، قبلاً هم بود به نحو رائج از زمان مرحوم وحيد بهبهانی شروع شد يکی از توثيقات عامه همين است که مشايخ نقل بکند، ليکن ما عرض کرديم نقل مشايخ فرهنگ درست می­کند اما حجيت را مشکل است معلوم نيست، لذا آقای خويي می­گويد نقل ثقه اين علامت توثيق نيست يا نقل مشايخ علامت توثيق نيست،

س: اصل نقل مشايخ يا اکثار نقل­شان

ج: حتی اکثارش ايشان قبول نمی­کند، اصلاً می­گويد نقل مشايخ توثيق نمی­آورد دقت کرديد ما راه ديگری رفتيم نه آن آقايونی که می­گويند می­آورد نه آن آقايونی که می­گويند نمی­آورد ما گفتيم اکثار

س:

2: 45

نيست آخر نقل مشايخ چرا نبايد بياورد

ج: می­آورد می­آورد

س: اعتماد است ديگر

ج: نه ببينيد به نظر من اگر بخواهيم منصفانه فکر کنيم همين طرح بنده به نظرم بهتر باشد فرهنگ حديثی را درست می­کند اما نه حجيت مصطلح را اين حجيت اصطلاحی را که بايد توثيق در حقش وارد بشود اين را اثبات نمی­کند اما از اين که اين همه مشايخ مثل احمد ابن ادريس و مثل فرض کنيم صفار و مثل محمد ابن يحيي، حسين ابن محمد اشعری و يکی دوتا نيستند که نقل می­کنند اين نشان می­دهد که اين حديث جا افتاده در قم، در فرهنگ مشايخ قم اين­ جا افتاده،

س: حديث معتبر می­شود ولی شخص توثيق

ج: توثيقش مشکل می­شود حالا چرا اين را بله اين راه همان راه فهرستی است که ما گفتيم ديگر، اگر اين ضابطه­ی را که من الآن عرض کردم که امشب يک ضابطه کلی فرهنگ­ها را خدمت­تان عرض کردم، فرهنگ حديثی، فرهنگ حجيت، حديثی به لحاظ حجيت، يعنی تعميم حديث به لحاظ حجيت، و به لحاظ فرهنگ فرهنگ محدثين، آثار صدوق قو­ی­تر است ليکن فرهنگ فقهی شيعه آثار صدوق قوی نيست آثار کلينی و بعد مرحوم شيخ طوسی قوی­تر است در به لحاظ حجيت کتاب کافی قوی­تر است به لحاظ تقريباً حجيت با يک کمی هم تلقی کتاب­های شيخ طوسی هم خوب است اما بيشتر رو کتاب­های شيخ طوسی چون خود ايشان حجيت را مطرح کردند حجيت را، آن وقت مثلاً فرهنگ تفسيری ما به طور متعارف مجمع البيان است، شصت سال اخير مثلاً کتاب الميزان است، الآن فرهنگ تفسيری شيعه الميزان شده اين شصت سال اخير و الا به طور، مثلاً التبيان جزء فرهنگ شيعه نيست فرهنگ تفسيری شيعه نيست با اين­که خب خيلی قبل از مجمع البيان نوشته شده اما جزء فرهنگ يعنی تلقی آن طوری طائفه باشد و از او حتی خود مرحوم مثلاً فرض کنيم طبرسی در کتاب مجمع البيان از او نقل بکند نيست، خب آقا يک کمی از مطلب خارج شديم اما احتمال می­دهم که نکته­ای خوبی باشد برای خيلی آخر چون اين واقعاً يکی از معضلات است که اين همه عبارات آن اصحاب کلينی هم می­آيد نقل می­کند با تمام اين حرف­ها اين چه جور می­شود؟ ظاهرش اين است ظاهر نکته اساسش اين است و العلم عند الله، خب بحثی ديگر امشب خسته شدم، شد نه و نيم فردا شب انشاءالله چون بر گرديم به بحث اثبات شواهد اثبات متن انشاءالله تعالی و يک مقداری زيادی هم مباحث تصحيف و تحريف و نقطه و اعراب و معراب و اين­هاست ديگر گفتيم فقط اشاره بکنيم و الا ديگر آن اگر بخواهيم مصاديقش را اين­ها طول می­کشد اشاره وار آن نکته را هم عرض بکنيم يواش يواش هم بحث را جمع کنيم،

س: اختلاف متون همان بود که اسباب اختلاف متون

ج: چرا ديگر عمده­اش همين است که پيش ما به اصطلاح آن حالا آن بعد عرض می­کنم، آن به تفصيل بيشتر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين، آقا زحمت شد خيلی، بزرگوار خداوند عزت­تان بدهد.